

یکنواخت‌سازی و پیشرفت حقوق وکالت دادگستری در رأی‌های وحدت

رویه دیوان عالی

(بررسی ده رأی وحدت رویه از سال ۱۳۳۵ تا سال ۱۳۹۸)

حسن محسنی*

مهسا آقایی**

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۱۸

چکیده

بین سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۹۸، ده رأی وحدت رویه با موضوع وکالت دادگستری صادر شده است. بررسی این رأی‌ها نشان می‌دهد که صدور آنها تأثیر بسزایی بر مسائل پیرامون وکالت دادگستری داشته است و نه تنها خلأها و ابهام‌های حقوقی تا حدی برطرف شده، بلکه بعضی از این رأی‌ها موجب تضمین حقوق مردم و نیز تسهیل دسترسی ایشان به خدمات وکلای دادگستری شده است. همچنین برخی تفسیرهای قانونی در تعارض رأی‌ها، بر حقوق مادی و معنوی مترتب بر حرفه وکالت دادگستری نیز اثر گذاشته است. بیشتر این رأی‌ها که البته به درستی و منطبق با قانون هم صادر شده‌اند، همچنان اعتبار خود را حفظ کرده‌اند، اما در اعتبار دو مورد از آنها با توجه به تغییر قوانین، تردید است. این نوشته به ما نقش دیوان عالی کشور در یکنواخت‌سازی حقوق موضوعه وکالت دادگستری را نشان می‌دهد.

کلیدواژه‌گان:

حق دفاع، دخالت وکیل، وکالت تسخیری، وکالت الزامی، تمبر مالیاتی.

* دانشیار، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

hmohseny@ut.ac.ir

** دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشگاه تهران، پردیس البرز

ms.aghaei@ut.ac.ir

مقدمه

نظام قضایی و دادگستری را نمی‌شود یافت که در آن به وکیل دادگستری برای ادعا و دفاع در راستای دادرسی عادلانه، نیازی نباشد.^۱ پس، در اهمیت نقش وکلای دادگستری تردیدی نبوده و گمانی هم در این نیست که این نقش‌ها، با وجود قوانین و مقررات مناسب، انجام‌شدنی است.

در حقوق ایران، قوانینی همچون قانون مدنی و به‌ویژه ق.آ.د.م. و کیفری و نیز لایحه استقلال قانون وکلای دادگستری و آیین‌نامه آن و در کنار قانون وکالت به موضوع وکالت دادگستری به عنوان «قوانین راجع به وکالت در دادگاه‌ها» پرداخته است (ماده ۳۳ ق.آ.د.م). اما برخی دوگانگی‌ها و خلأهای قانونی موجب بروز برخی ابهام‌ها در جریان کار و اجرای قوانین و مقررات شده است که نیازمند حل و فصل برای یکنواخت‌سازی است.

از آنجاکه گاه قوانین موجود ابهام‌ها و کاستی‌ها را برطرف ننموده‌اند و تدوین قوانین جدید و به‌روز نیز مستلزم طی فرایند پیچیده و بسیار طولانی است، به نظر می‌رسد زمانی که دادگاه‌ها نیز با صدور آرای متعارض، در این آشفتگی‌ها قرار می‌گیرند، تنها راه حل مؤثر، مداخله هیئت عمومی وحدت رویه دیوان عالی کشور است تا از چنددستگی بکاهد و بر یکنواختی بیفزاید. در همین راستا، هیئت عمومی دیوان عالی از سال ۱۳۳۵ تاکنون ده رأی وحدت رویه درباره وکالت دادگستری صادر نموده است که در این نوشته بررسی می‌شود.

هدف نگارش، بررسی آرای صادره از هیئت عمومی دیوان عالی در خصوص موضوع «وکالت دادگستری» یا «حقوق وکالت دادگستری» است تا بتوان به این پرسش‌ها پاسخ داد که «آیا اهداف یکنواخت‌سازی حقوق در این حوزه تحقق یافته‌اند؟» و «صدور این آرا در عمل، چه تأثیری بر فعالیت وکلا، تعامل ایشان با دادگستری و تسهیل دسترسی مردم به خدمات ایشان داشته است؟».

از نگاه پیشینه، تحقیقی در این باره انجام نشده و تاکنون رویکرد یا تدبیر و سیاست قضایی عالی‌ترین مرجع قضایی در این گستره، بررسی نشده است؛ گرچه تک‌نگاری‌هایی درباره برخی

۱. درباره این نقش‌ها ر.ک: محسنی، حسن، *نقش وکیل دادگستری در حقوق امروز*، در: با قافله عدالت، مجموعه مقالات اهدایی به استاد ناصر کاتوزیان، تبریز: انتشارات ستوده، ۱۳۹۳، صص ۹۵۱-۹۷۴.

رای‌ها دیده می‌شود، اما نگاه پژوهشی به این رای‌ها، با توجه به اندیشه‌ی دسترسی به عدالت، انجام نشده است.

در این نوشته که چهار گفتار دارد، نخست درباره‌ی وکالت‌نامه و مسائل مالیاتی آن می‌نویسیم و سپس به حق‌الوکاله‌ی نمایندگان حقوقی، حق برخورداری از خدمات وکالت تسخیری، اختیارات این وکیل در طرق شکایت از رای و سرانجام به ماهیت‌شناسی کار و شغل وکالت دادگستری و الزامی بودن یا نبودن آن خواهیم پرداخت.

۱. «تشریفات وکالت‌نامه وکیل و ابعاد مالیاتی آن و حق‌الوکاله‌ی نمایندگان حقوقی» در این باره، سه رای صادر شده است.

۱.۱. رای وحدت رویه شماره ۱۸۵۵ مورخ ۱۳۳۵/۹/۵ درباره وکالت‌نامه وکیل و نقص دادخواست

گزارش این رای نشان می‌دهد که از شعب ۵ و ۶ دیوان عالی کشور در مواردی که وکالت‌نامه وکیل ضمیمه دادخواست فرجامی نیست، رای‌های گوناگونی صادر نموده‌اند. در یک پرونده، وکیلی وکالت‌نامه خود را به دادخواست فرجامی پیوست ننموده بوده و هنگامی که به وی اخطار رفع نقص شده، با اشاره به وجود وکالت‌نامه در پرونده پژوهشی، از تسلیم آن خودداری کرده است. دفتر شعبه‌ای که از رای آن فرجام‌خواهی شده نیز به استناد مواد ۵۳۲ و ۵۳۴ ق.آ.د.م.سال ۱۳۱۸ قرار رد دادخواست داده است. این قرار در شعبه پنجم دیوان عالی کشور با این استدلال که وکیل متعرض به وجود وکالت‌نامه در پرونده بدوی بوده و دفتر مکلف به مراجعه به آن پرونده است، شکسته شده است.

از سوی دیگر، شعبه ششم این دیوان در مورد مشابه قرار رد دادخواست فرجامی را به این استدلال که «ماده ۵۳۴ ق.آ.د.م. از قواعد آمره و اعمال مدلول آن الزامی است»، درست دانسته است.

پس سخن بر سر این است که به هر دادخواست، وکالت‌نامه باید پیوست شود؟

هیئت عمومی دیوان عالی کشور چنین رای می‌دهد:

«با ضمیمه نبودن وکالت‌نامه وکیل به حکم ماده ۵۳۴ آیین دادرسی مدنی، دادخواست فرجامی قابل رد است».

به بیان دیگر، هیئت عمومی دیوان عالی کشور در سال ۱۳۳۵، نتیجه استدلال شعبه ششم خود را تأیید می‌کند که به امره و الزامی بودن مقررات آیین دادرسی تأکید نموده است. اینها به چه معنا هستند؟

آمره و الزامی بودن مقررات ق.آ.د.م. که در حقوق امروز موضوع حکم بند ۳ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م. است، یکی از پیچیده‌ترین مفاهیم حقوق دادرسی به شمار می‌آید: «عدم رعایت اصول دادرسی و قواعد امره و حقوق اصحاب دعوا در صورتی که به درجه‌ای از اهمیت باشد که رأی را از اعتبار قانونی بیندازد». پیش از اینکه مفهوم قواعد امره بررسی شود، این پرسش مطرح می‌گردد که عبارت «در صورتی که به درجه‌ای از اهمیت باشد که رأی را از اعتبار قانونی بیندازد» آیا تنها معطوف است به حقوق اصحاب دعوا یا به هر سه مورد اصول دادرسی؛ قواعد امره و حقوق اصحاب دعوا؟

نخست باید جایگاه دیوان عالی کشور در فرجام‌خواهی را شناخت. اگر هدف فرجام‌خواهی تشخیص مطابقت رأی با قانون و شرع است، صرف نظر از اینکه رعایت نشدن اصول دادرسی و قواعد امره به درجه‌ای از اهمیت باشد که رأی را از اعتبار بیندازد یا چنین نباشد، کارکرد فرجام دیده می‌شود. براین اساس، می‌شود گفت که مقصود از درجه از اهمیت، همان مقصود مقنن از فرجام‌خواهی است.

حقوق تطبیقی نگاه‌های دیگری را نیز نشان می‌دهد؛ تفکیک میان اشتباهات بی‌ضرر^۱ و زیان‌بار یکی از رهیافت‌ها است، گرچه در تمییز این دو از هم دشواری‌هایی هست. در حقوق ایالات متحده آمده است: «در شنیدن هرگونه تجدیدنظرخواهی یا اعمال رأی معیار در هر پرونده، دادگاه پس از بررسی سوابق رأی می‌دهد بی‌آنکه به اثرگذاری اشتباهات و نواقص بر حقوق ماهوی (اصلی یا اساسی) طرفین توجه نماید».^۲ پس اگر اثرگذاری این اشتباهات و زیان‌ها بر

1. Harmless Error.

2. On the hearing of any appeal or writ of certiorari in any case, the court shall give judgment after an examination of the record without regard to errors or defects which do not affect the substantial rights of the parties. (Added May 24, 1949, ch. 139, § 110, 63 Stat. 105).

حقوق اصحاب دعوا مورد توجه نباشد، قانون‌گذار باید بدان همچون مقنن آمریکایی تصریح کند.^۱ این نگاه در حقوق ما با دقت در متن بند ۳ ماده ۳۷۱ و استدلال شعبه ششم دیوان عالی کشور دیده می‌شود؛ این «عدم رعایت» است که باید به درجه‌ای از اهمیت باشد که رأی را از اعتبار بیندازد، خواه علت، عدم رعایت، نقض اصول دادرسی و قواعد آمره باشد و خواه حقوق اصحاب دعوا. این نظر که کار را با اهمیت عدم رعایت در نظر می‌گیرد، با دیگر بندهای ماده ۳۷۱ آن قانون سازگار نیست؛ چراکه برای نمونه بند ۳ می‌تواند مستحیل در بند ۲ همان ماده باشد که مقرر داشته است: رأی صادره خلاف موازین شرعی و مقررات قانونی شناخته شود.

از این سخن اگر بگذریم، باید بگوییم که این قواعد از این نظر که حمایتی هستند و ضمانت‌اجرا دارند و از تشریفات تبعیت می‌کنند، امری و الزامی هستند؛^۲ یعنی اجرائیشان موضوعیت دارد. بر این اساس، مبنای رأی شعبه ششم دیوان عالی کشور که به رأی وحدت رویه نیز بدل می‌شود، هویدا می‌گردد: حکم ق.آ.د.م. که مقرر داشته باید وکالت‌نامه پیوست باشد، الزامی است. پرسشی که مطرح می‌شود این است که نقض رأی به سبب نقض این قاعده چه فایده‌ای دارد؟

نخستین فایده در اجرای تکلیف از سوی وکلای دادگستری است. دیگر اینکه نباید مراجع قضایی برای اسنادی که مبنای سمت است، به مراجع دیگر، حتی فرودست خود، احاله شوند و با این کار تا حدی اطلاع پدید آید و دیگر این که احراز سمت در دادخواهی، پژوهش‌خواهی و فرجام‌خواهی نباید به زمانی دیگر موکول شود و اسناد مربوط باید با آمدن دادخواست و درخواست به دفتر دادگاه، بررسی شوند.

بر این بنیاد، رأی وحدت رویه موضوع این نوشته را باید رأیی درست‌بنیان دانست؛ اینک نیز در بند ۳ ماده ۳۸۱ ق.آ.د.م. آمده است: «وکالت‌نامه وکیل یا مدرک مثبت سمت تقدیم‌کننده دادخواست فرجامی در صورتی که خود فرجام‌خواه دادخواست را نداده باشد».

1. See: Herzog, Peter E. & Delmar Karlen, Attack on Judicial Decisions, International Encyclopedia of Comparative Law, Chapter 8, Boston, Mohr Siebeck, 1980, P. 59 ets.

۲. نک: محسنی، حسن، اداره جریان دادرسی مدنی، بر پایه همکاری و در چارچوب اصول دادرسی، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۹، صص ۶۵-۶۸.

۱.۲. رأی وحدت رویه شماره ۷۸۰- مورخ ۱۳۹۸/۶/۲۶ درباره تمبر مالیاتی وکلای

دادگستری

درباره نقش و ابطال ناقص یا کامل «تمبر مالیاتی وکلا» به علت برداشت‌های متفاوت از حکم ماده ۱۰۳ قانون مالیات‌های مستقیم مصوب سال ۱۳۶۶، آرای مختلفی صادر شده بود. این موضوع که در پژوهش‌های دانشگاهی و صنفی نیز بازتاب تحقیقی یافته بود، به یکی از چالش‌های بزرگ‌تر، یعنی حدود وابستگی یا استقلال مقررات آیین دادرسی به حقوق مالیاتی گره می‌خورد.^۱ آیا مقررات مالیاتی می‌توانست بر حقوق و تکالیف اصحاب دعوا و وکلایشان در مقام دادخواهی اثر بگذارد یا اینکه نباید چنین باشد و استقلال و جدایی هر یک از دیگری باید توسعه یابد و تقویت شود. قوانین و مقررات نیز گویایی لازم را در این باره نداشت.

شعبه ۲۳ دادگاه تجدیدنظرخوزستان، «عدم ابطال و الصاق تمبر مالیاتی» را از موارد توقیف دادخواست و صدور اخطار رفع نقص دانست، اما شعبه ۲۱ همان دادگاه، «به خاطر ابطال ناقص تمبر مالیاتی با توجه به تبصره یک ماده ۱۰۳ قانون مالیات‌های مستقیم غیرقابل قبول تشخیص داده و پذیرش دادخواست تقدیمی ایشان را به علت فقدان سمت، صحیح ندانسته و با استناد به بند ۵ ماده ۸۴ و ماده ۸۹ ق.آ.د.م. قرار رد صادر کرده» است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور در این باره چنین رأی داد:

«مطابق ماده ۱۰۳ قانون مالیات‌های مستقیم و تبصره یک بند «د» آن و مقررات مواد ۵۳، ۵۴ و ۵۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، وکلای دادگستری موظف‌اند وکالت‌نامه خود را پس از الصاق و ابطال تمبر مالیاتی به میزان مقرر در قانون، پیوست دادخواست به دادگاه تسلیم نمایند. در صورت عدم انجام این امر، دادخواست توسط دفتر دادگاه پذیرفته می‌شود، لکن برای به جریان انداختن آن، مدیر دفتر نقایص دادخواست را به خواهان اطلاع داده و طبق قانون رفتار خواهد کرد؛ بنابراین

۱. محسنی، حسن و مهدی صاحبی، استقلال حقوق دادرسی از حقوق مالیاتی (بررسی ضمانت اجرای نقض تکلیف مالیاتی وکیل دادگستری)، تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، دوره ۲۱، بهار ۱۳۹۷، شماره ۸۱، صص ۲۳۷-۲۶۴؛ محسنی، حسن و مهدی صاحبی، تحلیل نظرات مشورتی پیرامون نقض تکلیف علی الحساب مالیاتی وکلا، مجله کانون کلای دادگستری مرکز، ۱۳۹۴، شماره ۲۲۷-۲۲۶، صص ۲۳-۳۷.

رأی شعبه بیست و سوم دادگاه تجدیدنظر استان خوزستان درحدی که با این نظر مطابقت دارد، به اکثریت رأی صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد».

آن‌چنان که پیداست، مبنای اختلاف را باید در نحوه تفسیر ماده ۱۰۳ قانون مالیات‌های مستقیم مصوب ۱۳۶۶ و به ویژه تبصره ۱ آن دید:

ماده ۱۰۳: «وکلاهی دادگستری و کسانی که در محاکم اختصاصی وکالت می‌کنند، مکلفاند در وکالت‌نامه‌های خود رقم حق‌الوکاله‌ها را قید نمایند و معادل پنج درصد (۵٪) آن بابت علی‌الحساب مالیاتی روی وکالت‌نامه تمبر الصاق و ابطال نمایند..». «تبصره ۱: در هر مورد که طبق مفاد این ماده عمل نشده باشد، وکالت وکیل با رعایت مقررات ق.آ.د.م. در هیچ‌یک از دادگاه‌ها و مراجع مزبور قابل قبول نخواهد بود...».

به بیان دیگر، از آنجا که در متن تبصره مرقوم ضمانت اجرای نپذیرفتن وکالت وکیل به «با رعایت مقررات قانون آیین دادرسی مدنی» مقید است و به باور نگارندگان چنین حکمی، بار دیگر گویای استقلال مقررات آیین دادرسی از مقررات مالیاتی است و باید در آن قانون شیوه و آیین اعمال ضمانت اجرای «قابل قبول» نبودن «وکالت وکیل» یافت شود و چون در ق.آ.د.م. سال ۱۳۷۹، به صراحت حکمی در این باره نیامده است، موضوع محل اختلاف شد که آیا مشمول ضمانت اجرای رد دادخواست با صدور اخطار است یا نپذیرفتن وکالت وکیل به معنای نبود سمت وکیل دادگستری و صدور قرار رد دعوا است.

گرچه از نظر مبانی حقوقی، افزون بر مقوله استقلال حقوق آیین دادرسی از حقوق مالیاتی، سمت و وجود و نبود آن، خواه قراردادی و خواه قانونی و قضایی، ارکان شناخته شده‌ای دارد و مالیات و آن هم علی‌الحساب مالیاتی اثری بر بود و نبود سمت ندارد، نگاه اصلاحی اعمال ضمانت اجرای قانونی در آیین دادرسی مدنی، بنیاد دیگری بود برای تمییز این ضمانت اجرا و آیین اعمال آن؛ اصلاحی دانستن اقدامات دادگاه برای تکمیل پرونده‌ای که ناقص است و دادن فرصت اصلاح به کسی که مسئولیت دارد، با توجه به محاسباتی بودن اعداد و ارقام و نیز با عنایت به اینکه هدف و موضوع پرونده چنین امری نیست، درست است. از این رو، رأی وحدت رویه که صدور اخطار رفع نقص را آورده، درست است. با این وصف، درباره وکیل خوانده ابهام همچنان باقی است که با اندک مسامحه، می‌توان همان حکم را داد.

۱.۳. رأی وحدت رویه شماره ۷۷۱ مورخ ۱۳۹۷/۵/۱۶ درباره حق الوکاله نمایندگان حقوقی
تحمیل حق الوکاله وکیل به بازنده، نوعی خسارت است و تابع «قاعده بازنده می‌پردازد» (ماده ۵۱۹ و ۵۲۰ ق.آ.م).^۱ از این رو، ممکن است مقنن با اهدافی همچون برابری پرداخت و ماندگاری کارشناسان حقوقی دستگاه‌های اجرایی و تشویق و ایجاد انگیزه، تصمیم بگیرد احکام آن را به کسانی که در اصطلاح وکیل دادگستری موضوع ماده ۳۳ ق.آ.د.م. نیستند، تسری دهد. این کار در تبصره ۳۰ قانون بودجه سال ۱۳۳۹ مصوب ۱۳۳۸/۱۲/۱۹ انجام شد. همچنین، با همین نگاه در دهه چهل با تصویب «ماده واحده قانون اجازه پرداخت ۵۰٪ از حق الوکاله‌های وصولی به نمایندگان قضایی و کارمندان مؤثر در پیشرفت دعاوی دولت» مصوب ۱۳۴۴/۱۰/۱۲ به وزارت دارایی اجازه داده شد تا «نسبت به دعاوی که دولت در محاکم قضایی محکوم‌له واقع و طرف به پرداخت خسارت حق الوکاله در حق دولت محکوم می‌گردد، سی درصد از حق الوکاله وصولی مورد حکم را به نماینده قضایی ذی‌مدخل ... پرداخت نماید ...».

شعبه سوم دیوان عالی کشور، به استناد تبصره ۳۰ قانون بودجه ۱۳۳۹ و در مقایسه با «حق الوکاله وکیل»، پذیرش خواسته خواهان مبنی بر محکومیت خوانده به پرداخت حق الوکاله نماینده حقوقی را منوط به «اثبات پرداخت آن» ندانست، اما شعبه پنجم آن دیوان، استدلال دادگاه نخستین مبنی بر بطلان خواسته پرداخت حق الوکاله نماینده به جهت عدم ارائه مستندات پرداخت را پذیرفت.

این رأی با طرح موضوع در هیئت عمومی دیوان عالی کشور صادر می‌شود:

«حسب تبصره ۳۰ قانون بودجه سال ۱۳۳۹ مصوب ۱۳۳۸/۱۲/۱۹ در دعواهایی که دولت محکوم‌له واقع می‌شود، با درخواست نماینده دولت، دادگاه مکلف به صدور حکم به تأدیة خسارت حق الوکاله توسط محکوم‌علیه مطابق آیین‌نامه قانون وکالت است و نظر به ماده واحده قانون اجازه پرداخت ۵۰٪ از حق الوکاله‌های وصولی به نمایندگان قضایی و کارمندان مؤثر در پیشرفت دعاوی دولت مصوب ۱۳۴۴/۱۰/۱۲ و حکم مقرر در بند ۱۳۲ قانون بودجه سال ۱۳۹۰ مصوب ۱۳۹۰/۲/۱۹ چون دعاوی راجع به حفظ بیت‌المال به

۱. درباره این قاعده در حقوق ایران و نگرش تطبیقی ر.ک: غمامی، مجید و حسن محسنی، *آیین دادرسی مدنی فراملی*، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ پنجم، ۱۳۹۶، صص ۲۱۰ به بعد.

ویژه در پرونده‌های مربوط به اراضی و اموال دولتی و عمومی از پرداخت هزینه دادرسی در مراحل مختلف معاف است و وجوه موضوع قانون اجازه پرداخت ۵۰٪ حق الوکاله‌های وصولی به نمایندگان قضایی و کارمندان مؤثر در دعوی دولت مصوب ۱۳۴۴/۱۰/۱۲ از محل اعتبارات مصوب آنها و در شرکت‌های دولتی و مؤسسات عمومی غیردولتی از محل منابع داخلی آنها قابل پرداخت است، لذا دادگاه متصدی رسیدگی، در هر مورد که دولت و شرکت دولتی محکوم‌له واقع می‌شود، مکلف است به درخواست نماینده قضایی حکم به تأدیه خسارت حق الوکاله مطابق آیین‌نامه قانون وکالت صادر کند و با این ترتیب اعضای هیئت عمومی به اتفاق آراء، رأی شعبه سوم دیوان عالی کشور را که با این نظر منطبق است، صحیح و قانونی تشخیص می‌دهد».

این رأی گامی است برای پیوند زدن نمایندگان حقوقی دستگاه‌های اجرایی به جامعه وکلای دادگستری از منظر حقوق مالی.^۱ بنا به تجویز ماده ۳۲ ق.آ.د.م، وزارتخانه‌ها، مؤسسات دولتی و عمومی می‌توانند برای طرح دعوی یا دفاع، از نمایندگان حقوقی خود استفاده نمایند. اگر به این خسارت از منظر حقوق مسئولیت مدنی نگریسته شود، تابع سه‌گانه ورود خسارت و سببیت و تقصیر خواهد بود، اما اگر از نگاه حمایتی حقوق آیین دادرسی به این حق جبران خسارت بنگریم، هر یک از این ارکان مسامحتاً به سود آن نگاه، کنار گذاشتنی است. از این رو، اینکه دستگاه حقوق و مزایای کارمند را پرداخته و وی را برای ادعا و دفاع روانه دادگستری نموده و هنوز حق الوکاله‌ای نپرداخته است تا خسارت ببیند، در اینجا سخن درستی نیست و با هدف حمایت از ماندگاری این نمایندگان در دستگاه اجرایی^۲ و نیز ایجاد حس تنبیه مدنی در محکوم علیه سازگار نیست. باری، با این نگرش هم رکن ورود ضرر و هم رابطه سببیت میان فعل زیان‌بار و زیان‌نا دیده انگاشتنی است و شخص حقوقی موضوع ماده ۳۲ ق.آ.د.م. می‌تواند این حقوق مالی را از طریق نمایندگان خود بخواهد و ای بسا در دستگاه مربوط در قالب فوق‌العاده

۱. در نظام حقوقی مصر، حدود این پیوند وسیع‌تر است و اینان نیز عضو بخش‌هایی از نهاد کانون وکلای دادگستری هستند. ر. ک: محسنی، حسن، **وکالت و کانون وکلای دادگستری در نظام‌های حقوقی**، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، ۱۳۹۳، ص ۱۲۴، شماره ۴۳.
 ۲. این اصطلاح، در بند خ ماده ۱۱۳ قانون برنامه پنج‌ساله ششم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۴۰۰-۱۳۹۶) آمده است.

معاذت سرشکن شده و در حق کارکنان حقوقی این دستگاه اجرا شود.^۱ این نگاه حمایتی از قوانین مبنای صدور رأی‌های متعارض پیداست و نشان می‌دهد که رأی وحدت رویه شماره ۷۷۱ درست است.

۲. «لزوم دخالت وکیل یا وکیل تسخیری در برخی پرونده‌های کیفری و نحوه دخالت وکیل در این دعاوی»

در اینجا نیز سه رأی بررسی می‌شود.

۲.۱. رأی وحدت رویه شماره ۳۹۷۶ مورخ ۱۳۳۵/۱۰/۲۵ درباره مفهوم مداخله وکیل

دادگستری در دادرسی

براساس بندهای ماده ۳ از «قانون اصلاح بعضی از مواد دادرسی کیفری» مصوب سال ۱۳۲۸، برخی احکام دادگاه‌های نخستین و پژوهشی در امور جنحه، «قطعی» بود. وفق بند ۴، یکی از آن موارد، فرضی بود که: «دادرسی با دخالت وکیل متهم انجام گیرد» و همین بند، بعدها به سبب ابهام در مفهوم «دخالت وکیل» اختلاف‌برانگیز شد. شعبه هشتم دیوان، دخالت وکیل را به معنای «حضور وکیل در جلسه دادرسی» تفسیر نمود و رأی، بدون حضور وکیل را قابل اعتراض اعلام کرد، اما شعبه نهم، صرف ارسال لایحه از سوی وکیل را کافی و رأی را «قطعی» دانست. در همین باره، رأی وحدت رویه حاضر صادر شد:

«چون طبق شق ۴ ماده ۳ قانون اصلاح بعضی از مواد آیین دادرسی کیفری مصوب مرداد ماده ۱۳۲۸ یکی از مواردی که احکام صادر در امور جنحه در مرحله بدوی و پژوهش غیرقابل اعتراض شناخته شده، در صورتی است که دادرسی با دخالت وکیل متهم انجام گیرد و اعم است از اینکه این دخالت به وسیله حضور و یا تقدیم لایحه برای دادرسی صورت گرفته باشد؛ بنابراین رأی شعبه نهم دیوان عالی کشور صحیح به نظر می‌رسد».

۱. برای نمونه نک: دستورالعمل اجرایی بند (خ) ماده (۱۱۳) قانون برنامه پنج‌ساله ششم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۹۹ هیئت وزیران و نیز ر.ک: آیین‌نامه حمایت حقوقی و قضایی از کارکنان و مأموران دستگاه‌های اجرایی و سایر اشخاص حقیقی و حقوقی آسیب‌دیده از اقدامات دولت‌ها مصوب ۱۳۹۸ و همچنین برای دیدن یک مورد خاص در دانشگاه تهران ر.ک: بند ۴ ماده ۳۶ آیین‌نامه استخدام اعضای غیرهیئت علمی دانشگاه تهران مصوب سال ۱۳۹۲ هیئت امنای دانشگاه تهران.

این رأی، در مقام تفسیر عبارت «دخالت وکیل»، صرف ارسال لایحه را نیز «دخالت» می‌داند و گویی اصراری بر حضور وکیل در جلسه دادرسی ندارد. درحالی‌که مراجعه به قوانین کیفری و مدنی لازم‌الاجرای آن زمان نشان می‌دهد که این قوانین، به ویژه ق.آ.د.م ۱۳۱۸ که طبق ارجاع ماده ۲۱۰ قانون محاکمات جزائی درخصوص موارد کیفری نیز مجرا بود، حضور وکیل در زمان جلسه را الزامی می‌دانست و فقط استثنا، مانند وجود عذر موجه، صرف ارسال لایحه را کافی می‌دانست. حتی در موارد دخالت مستقل دو وکیل، هم‌زمان با ارسال لایحه، حداقل یکی از آنان باید در جلسه حضور می‌یافت؛ امری که در مواد ۴۱ و ۴۴ ق.آ.د.م ۱۳۷۹ نیز آمد و حضور نیافتن وکیل در این موارد، ضمانت اجرای انتظامی دارد.

همچنین، درست است که برابر قوانین، رسیدگی تجدیدنظر با تبادل لوایح است، اما در صورت برگزاری جلسه، وکیل موظف به حضور است. افزون براین، طبق ماده ۲۸ قانون وکالت ۱۳۱۵ که مفاد آن در ماده ۴۲ ق.آ.د.م ۱۳۷۹ نیز آمده، در صورت هم‌زمانی چند جلسه رسیدگی، وکیل باید در دادگاه با دعاوی مهم‌تر، یعنی دادگاه کیفری، حضور یابد و برای دیگری، لایحه بدهد. امروزه نیز مستند به ماده ۴۱ ق.آ.د.م، نسبت به این اختیار تصریح شده در رأی وحدت رویه و به‌طور کلی چنین نگاهی به حقیقت دفاع، تردید هست. همچنین است وضعیت ماده ۳۴۸ ق.آ.د.ک که جلسه رسیدگی را بدون حضور وکیل، در جرایم معین، قابل تشکیل نمی‌داند.

بنابراین، گرچه این رأی امروزه به سبب تغییر قوانین درباره آرای قابل شکایت و قطعی در حقوق آیین دادرسی کیفری (مواد ۴۲۷ به بعد ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات بعدی) قابل استناد نیست و اگرچه در عمل و در برخی موارد، قانون‌گذار به وکیل اجازه دخالت کتبی داده است، درخصوص دعاوی کیفری به علت اهمیت و اثرگذاری بر حقوق و آزادی‌های مردم، چنین امری از منظر قانون‌گذار جایز نیست و بایسته است که قوانین نیز در همین راستا و به نفع متهم تفسیر شوند.

بر این اساس، در ق.آ.د.ک کنونی حکمی مشابه حکم بند ۴ ماده ۳ قانون سال ۱۳۲۸ دیده نمی‌شود و قطعی بودن یا نبودن رأی، تابعی از رفتار متهم یا وکیل وی از این نگاه نیست. با این وصف، موضوع وکالت تسخیری امری جداگانه است که در رأی بعدی بدان می‌پردازیم.

۲.۲. رأی وحدت رویه شماره ۱۵ مورخ ۱۳۶۳/۶/۲۸ درباره اثر نقض حق برخورداری از وکیل دادگستری

درباره دخالت وکیل تسخیری در برخی دعاوی، اختلاف نظر وجود داشت؛ برخی شعب دیوان عالی، عدم دخالت وکیل تعیینی یا تسخیری را از موجبات نقض رأی نمی‌دانستند و برخی، از جمله شعبه ۱۶ دیوان، دخالت وکیل را در این پرونده‌ها ضروری دانسته و به لزوم نقض چنین آرای باور داشتند.

بر بنیاد رأی وحدت رویه حاضر هیئت عمومی دیوان عالی کشور چنین رأی می‌دهد:

«نظر به اینکه در اصل ۳۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، برای حق استفاده از وکیل، اهمیت خاصی منظور گردیده و از طرفی با توجه به ماده ۹ قانون تشکیل محاکم جنائی و مستنبط از مقررات تبصره ۲ ماده ۷ و ماده ۱۲ لایحه قانونی تشکیل دادگاه‌های عمومی مصوب ۲۰ شهریور ۱۳۵۸ و اصلاحیه‌های بعدی آن با لحاظ بخشنامه مورخ ۱۳۶۱/۷/۱۷ شورای نگهبان، دارای اعتبار قانونی است، مداخله وکیل تسخیری در صورتی که متهم شخصاً وکیل تعیین نکرده باشد، در محاکم کیفری و در موردی که مجازات اصلی آن جرم، اعدام یا حبس دائم باشد، ضروری است. بنابراین رأی شعبه ۱۶ دیوان عالی کشور که درخصوص مورد براساس این نظر صادر شده، قانونی و موجه تشخیص می‌گردد».

ناگفته پیداست که این رأی درباره حق دسترسی به وکیل دادگستری و ضمانت اجرای عدم حضور وی در مقام دفاع از متهم در برخی جرائم صادر شده است؛ اصل ۳۵ قانون اساسی چنین آورده است: «در همه دادگاه‌ها طرفین دعوی حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند و اگر توانایی انتخاب وکیل را نداشته باشند، باید برای آنها امکانات تعیین وکیل فراهم گردد». به بیان دیگر، این اصل در جایگاه خود درباره حق انتخاب وکیل و حق بهره‌مندی از وکیل سخن می‌گوید و طبیعی است که در آن، پیرامون ضمانت اجرای نقض این حقوق چیزی نیامده باشد.

از نگاه تاریخی، در قانون‌های آیین دادرسی کیفری، از گذشته تاکنون، به «وکالت تسخیری» اشاره شده است. در مواد ۳۰۹ و ۳۶۸ قانون محاکمات جزایی ۱۲۹۱، پیش‌بینی شده بود که «متهم می‌تواند از رئیس محکمه خواهش کند وکیلی برای او معین نماید...» و «هرگاه متهم

نتواند وکیل انتخاب نماید، محکمه وکیلی برای او انتخاب می‌نماید...» بر بنیاد همین ماده «.. سلب حق تعیین وکیل از متهم باعث بطلان حکم خواهد بود».

باوجوداین، در مواد ۳۰۹ به بعد لایحه قانونی اصلاح قسمتی از مواد قانون آیین‌نامه دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۳۷ نیز به درخواست تعیین وکیل تسخیری اشاره شده است، بی‌آنکه چنان ضمانت اجرایی برای نقض این حق آمده باشد.

همچنین است حکم ماده ۱۸۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب سال ۱۳۷۸ که از الزامی بودن تعیین وکیل تسخیری در برخی جرائم «مگر درخصوص جرائم منافی عفت که متهم از حضور یا معرفی وکیل امتناع ورزد» سخن گفته و از گفتن ضمانت اجرای نقض این حق سخنی نگفته است. افزون بر این، در قوانین کنونی نیز در ماده ۲ و تبصره ۲ ماده ۱۹۰ و ۳۴۸ مواد ۱۸۶ و ۲۲۰ ق.آ.د.ک. مصوب ۱۳۹۲ تصریح شده است.

به باور نگارندگان، هنوز هم حکم رأی وحدت رویه حاضر معتبر است و اگر حق برخورداری از خدمات وکیل دادگستری نادیده گرفته شود، در هر حال برای رأی، اعتباری نخواهد بود و پیش‌بینی‌نشدن حکمی مشابه ماده ۳۶۸ قانون اصول محاکمات جزایی در قوانین کنونی یا تغییردادن حکم تبصره ماده ۱۹۰ ق.آ.د.ک سال ۱۳۹۲ پیش از اجرا در سال ۱۳۹۴ و آوردن حکم مسئولیت انتظامی برای قضات سلب‌کننده این حق به‌جای اعلام بی‌اعتباری، مانع اعمال این ضمانت اجرا نیست؛ چراکه برابر بند ب ماده ۴۳۴ این قانون از رأی خلاف قانون سخن به میان آورده و نیز برابر بند ب ماده ۴۶۴ آن قانون به نقض اصول دادرسی پرداخته و رأیی که در آن حضور وکیل دادگستری لازم بوده و این حضور و این حق نقض شده، قابل نقض و بی‌اعتبار است؛ امری که همچون رأی بعدی، شامل پرونده‌هایی نیز می‌شود که پیش از وجود این رأی‌ها (و تبعاً تفسیر قوانین مربوط) رسیدگی شده‌اند.

۲.۳. رأی وحدت رویه شماره ۵۰۱ مورخ ۱۳۶۶/۱/۲۰ درباره اثر رأی وحدت رویه بر رسیدگی پیشین

با وجود رأی شماره ۱۵، همچنان تا سال ۱۳۶۶ اختلاف نظرهایی در مورد برخی مصادیق آن وجود داشت. بدین ترتیب که شعبه ۱۲ دیوان عالی کشور، حکم صادره در پرونده اتهامی قتل را

۱. روانشاد دکتر رحمدل نیز عدم رعایت این مقررات را موجب بی‌اعتباری رأی دانسته است: رحمدل، منصور، آیین دادرسی کیفری، جلد ۲، تهران: دادگستر، ۱۳۹۳، ص. ۲۹۴.

به دلیل عدم مداخله وکیل، نقض نموده بود و آن را مغایر با اصل ۳۵ قانون اساسی و رأی شماره ۱۵ می‌دانست. اما شعبه ۱۶ دیوان عالی، در پرونده‌ای مشابه، رأی را صحیح دانسته بود. این موضوع نیز در هیئت عمومی دیوان عالی کشور مطرح شد:

«نظر به عموم و اطلاق ماده ۲۸۴ قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۶۱ که حکم بدوی را در سه مورد قابل تجدیدنظر و نقض شناخته، چنانچه وقوع بزه و مراتب رسیدگی قبل از رأی وحدت رویه شماره ۱۵-۱۳۶۳/۶/۲۸ هیئت عمومی دیوان عالی کشور بوده، ولی انشای حکم بعد از رأی مذکور و بدون دخالت وکیل باشد، مقررات ماده ۲۸۴ قانون فوق‌الاشعار قابل اعمال است. بنابراین رأی شعبه ۱۲ دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد، صحیح و مطابق با قانون وحدت رویه قضائی مصوب ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.»

روشن است که این رأی در راستای رأی شماره ۱۵ صادر شده است و حدود و مصادیق آن را نشان می‌دهد. بر اساس رأی شماره ۱۵، رسیدگی به برخی پرونده‌های کیفری بدون مداخله وکیل (یا وکیل تسخیری) روا نیست. بنابراین، از زمان صدور آن، گویا تردید درباره اصل موضوع رفع شده بود، ولی در باب مصادیق آن در بازه‌های زمانی پیش و پس از رأی شماره ۱۵ اختلافاتی بود. مبنای اختلاف نیز اثر رأی وحدت رویه در رسیدگی به موضوعاتی است که پیش از آن، صادر شده است.

درباره قوانین، برابر ماده ۴ قانون مدنی اثر قانون به آینده است و تبعاً قوانین نسبت به گذشته اثری ندارند، اما درباره رأی وحدت رویه که بر بنیاد آخرین تحلیل‌ها تفسیر قانون و برگزینش رأیی از میان رأی‌های محل اختلاف است،^۱ گفت‌وگو بود و هست. اگر رأی وحدت رویه را نیز همچون قانون در نظر بگیریم، باید بر بنیاد اصل ۴ قانون مدنی رفتار کنیم. اما اگر رأی را

۱. محسنی، حسن، اصل دسترسی به عدالت و دادخواهی دولت، مطالعات حقوق خصوصی، دوره ۴۷، پاییز ۱۳۹۶، صص ۵۳۱-۵۵۰. با این وصف برای نقد رأی وحدت رویه ر.ک: جعفری تبار، حسن، دیو در شیشه، در فلسفه رویه قضایی، تهران: حقگزاران، ۱۳۹۵، صص ۴۰ تا ۵۶.

برگزینش یک تفسیر بدانیم، ممکن است همچون قانون تفسیری که گفته شده معنای قانون را از زمان صدور تبیین می‌کند، دارای اثر و نفوذ از این زمان دانسته شود.^۱

در رأی اخیر و در مقام تعیین زمان لازم‌الاجرا بودن رأی پیشین، چنین مقرر شده است که رأی مزبور درباره پرونده جرایمی که قبل از صدور آن یعنی تاریخ ۱۳۶۳/۶/۲۸ واقع شده‌اند، اما زمان رسیدگی یا صدور رأی، بعد از تاریخ بالا است، نیز حکومت دارد. برابر این رأی، چنانچه در برخی دعاوی مهم، دادرسی بدون وکیل برگزار شود، دادگاه دوباره باید دادرسی را با حضور وکیل انجام دهد، حتی اگر در مقطع انشای رأی باشد و بدیهی است که اگر رأی صادر شده باشد، برابر قانون نقض شدنی خواهد بود.

رأی وحدت رویه شماره ۵۰۱ از همه جهات رأی درستی نیست. از این نگاه که به نقش تفسیری رأی وحدت رویه در معنای قانون توجهی نکرده، قابل انتقاد است. به دیگر سخن، اگر هیئت عمومی دیوان عالی کشور معنای قانون را تشخیص داد و رأی برای وحدت رویه در میان رأی‌های مورد اختلاف صادر نمود، به ویژه آنگاه که موضوع رأی تامین ضمانت اجرای نقض حقوق اساسی است، اثر آن باید نسبت به رسیدگی و حتی رأی‌های صادر شده باشد.

در فرض حاضر نیز اگر رسیدگی به جرمی که متهم برابر رأی وحدت رویه شماره ۱۵ باید با حضور وکیل محاکمه شود، قبل از رأی آغاز شده و در جریان است با فرضی که این رسیدگی قبل از رأی شماره ۱۵ آغاز شده و رأی صادر گردیده است، تفاوتی ندارد هر دو رسیدگی و رأی، باطل است و به درخواست ذی‌نفع قابل شکایت می‌باشد؛ چراکه هیئت عمومی دیوان عالی کشور با صدور رأی وحدت رویه اقدام به برگزینش یک تفسیر از میان رأی‌های محل اختلاف زده است و چون این تفاسیر مبتنی بر قانون بوده که در هر حال مقدم بر رسیدگی و رأی و رأی وحدت رویه است، اثر خواهد داشت. این چنین است که در فراز پایانی ماده ۴۷۱ ق.آ.د.ک سال ۱۳۹۲

۱. درباره اثر قانون در گذشته و آینده ر.ک: کاتوزیان، ناصر، *مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی*

ایران، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۴، چاپ صدم، صص ۲۲۸ تا ۲۴۵.

شورای نگهبان نیز در چند مورد این نظریه را صادر و تکرار کرده است: نظریه شماره ۷۶/۲۱/۵۸۳ تاریخ ۱۳۷۶/۳/۱۰: «مقصود از تفسیر، بیان مراد مقنن است بنابراین تزییق و توسعه قانون در مواردی که رفع ابهام قانون نیست، تفسیر، تلقی نمی‌شود. تفسیر از زمان بیان مراد مقنن در کلیه موارد لازم‌الاجرا است. بنابراین در مواردی که مربوط به گذشته است و مجریان برداشت دیگری از قانون داشته و آن را به مرحله اجرا گذاشته‌اند، تفسیر قانون به موارد مختومه مذکور، تسری نمی‌یابد.»

چنین آمده است: «در صورتی که رأی، اجرا نشده یا در حال اجرا باشد و مطابق رأی وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور، عمل انتسابی جرم شناخته نشود یا رأی به جهاتی مساعد به حال محکوم‌علیه باشد، رأی هیئت عمومی نسبت به آرای مذکور قابل تسری است و مطابق مقررات قانون مجازات اسلامی عمل می‌شود».

تسری رأی نسبت به رأی حتی در حقوق کیفری که بستر حقوق و آزادی‌های بنیادین است، یک راهکار پذیرفتنی است. برابر ماده ۴۷۱ فرقی میان صدور رأی وحدت رویه در جریان رسیدگی و در جریان مهلت طرق شکایت و حتی پس از قطعیت نیست و تنها مانع که در واقع مانعی عملی است، اجرای مجازات است. پس اگر مجازات اجرا نشده باشد، رأی وحدت رویه در حقوق کیفری نسبت به رأی اثر دارد.

۳. «امکان دخالت وکیل تسخیری در شکایت از آرا»

در این باره نیز دو رأی از هیئت عمومی دیوان عالی کشور صادر شده است.

۳.۱. رأی وحدت رویه شماره ۳۲۲۲-۱۳۳۸/۸/۳ درباره اختیار پژوهش‌خواهی وکیل تسخیری

این رأی به پرسش ساده‌ای پاسخ گفته است: حدود اختیارات وکیل تسخیری چیست؟ اگر وکیل تسخیری در رسیدگی نخستین بود، آیا در دیگر فرایندها مانند پژوهش‌خواهی و فرجام‌خواهی که محکوم‌علیه می‌خواهد همچنان وکیل تسخیری وی است یا اینکه حتی افزون‌تر از این، او دارای چنین اختیاراتی است؟

سوابق نشان می‌دهد که میان شعب ۸ و ۹ دیوان عالی کشور، اختلاف پدیدار شده بود؛ بدین ترتیب که به اعتقاد شعبه هشتم این دیوان:

«وکیل تسخیری متهم در دادگاه بدوی، حق پژوهش‌خواهی ندارد»، اما شعبه نهم با این استدلال که «وکیل تسخیری در مرحله بدوی، ممنوع از دخالت در مرحله بالاتر نخواهد بود»، دادخواست تجدیدنظرخواهی از سوی وکیل تسخیری را پذیرفته بود.

این موضوع در هیئت عمومی دیوان عالی کشور شد:

«همان‌طوری که شعبه نهم دیوان عالی کشور در رأی خود استدلال کرده تعیین وکیل تسخیری بنابر تقاضای متهم برای دفاع از اتهام به‌طور کلی است و انحصار به مرحله

بدوی ندارد. مادامی که عنوان وکالت از وکیل سلب نگردیده، می‌تواند در مراحل دیگر نیز به وظایف وکالتی خود رفتار نماید، بنابراین به نظر اکثریت رأی شعبه نهم دیوان عالی کشور صحیح می‌باشد».

این رأی کوشش نموده است از نگاه تقاضای متهم به طور کلی به این مسئله پاسخ بدهد؛ چون چنین است، پس مسئولیت وکیل در دیگر مراحل باقی است. به بیان دیگر، با درخواست متهم برای حضور وکیل دادگستری در پرونده و اجابت دادگاه بدین درخواست و تعیین وکیل و پذیرش قانونی این وکیل، محدوده اختیارات وکیل دادگستری به نحو عام تعریف می‌شود و او متعهد است. این سخن که از نگاه درخواست کلی متهم معنا دارد، با درخواست جزئی متهم یا حتی اقدام وی برای عزل وکیل و فسخ همان ایجاب و قبول بالا گفته ناقص خواهد شد. پس باید گفت این استدلال هیئت عمومی پذیرفتنی نیست و مبنای اختیارات وکیل ریشه در اصل رعایت حقوق دفاعی و الزام قانون دارد نه صرف خواست متهم.

این نگرش رأی وحدت رویه حاضر امروزه کاربردی ندارد. اینک برابر ماده ۳۴۸ ق.آ.د.ک سال ۱۳۹۲ با اصلاحات سال ۱۳۹۴ نیز تنها عذر موجه وکیل یا عزل وی از سوی دادگاه به سبب حضور نیافتن بدون عذر موجه یا در فرض معرفی وکیل از سوی متهم مأموریت وکیل تسخیری پایان می‌یابد.

با این وصف، آنچه از رأی وحدت رویه حاضر به دست می‌آید، این است که حدود اختیارات وکیل تسخیری محدود به همان جلسه دادرسی یا حتی همان مرحله رسیدگی نیست و اگرچه در این جرائم حسب تجربه دیده شده است دادگاه‌ها دادنامه پایانی را افزون بر وکیل به خود موکل (متهم) نیز ابلاغ می‌نمایند، چنین وکیلی حق شکایت از رأی را در ادامه مسئولیت حرفه‌ای خود دارد.

اینکه این سخن و این حکم موضوع رأی وحدت رویه تا امروز مورد توجه وکلای دادگستری یا دادگاه‌ها یا حتی خود متهمین است، امری است که رویه قضایی باید بدان پاسخ دهد و ق.آ.د.ک در این باره ساکت است و خواهیم دید که در رأی وحدت رویه بعدی این اندیشه حمایت از متهم استواری بیشتری دارد.^۱

۱. در نزد دکتربین حقوقی نیز این موضوع مطرح نشده که ممکن است چنین برداشت شود که علت بداهت امر بوده است. گویا نزد حقوق دانان علم آیین دادرسی کیفری، ادامه داشتن مأموریت وکیل تسخیری امری روشن به نظر ←

۳.۲. رأی وحدت رویه شماره ۵۹۸ - مورخ ۱۳۷۴/۲/۱۲ درباره حدود اختیارات وکیل

تسخیری

پس از رأی بالا، درباره «حدود اختیارات وکیل تسخیری»، اختلاف ایجاد شد. شعبه یازدهم دیوان با این توجیه که: «پس از ختم رسیدگی، وکالت تسخیری خاتمه می‌یابد»، دادخواست تجدیدنظر وکیل را رد کرد و شعبه چهارم این دیوان، دادخواست را پذیرفت. سرانجام، رأی وحدت رویه زیر صادر شد:

«چون به صراحت قسمت اخیر ماده ۱۲ قانون تشکیل محاکم جنایی در مواردی که رئیس دادگاه، در اجرای ماده ۹ قانون مرقوم، برای متهم وکیل تسخیری تعیین می‌نماید، مدت اعتراض در هر حال اعم از اینکه متهم بعداً وکیل دیگر تعیین کند یا نه، از همان تاریخ ابلاغ به وکیل تسخیری مذکور احتساب خواهد شد و به این ترتیب قانون‌گذار برای وکیل تسخیری حق تجدیدنظرخواهی قائل شده است؛ لذا به نظر اکثریت اعضای هیئت عمومی رأی شعبه چهارم دیوان عالی کشور که متضمن این معنا است، صحیح تشخیص می‌گردد».

وجود وکیل تسخیری ضرورت دارد، اما نکته‌ای که به جهت سکوت قوانین، از دهه‌های پیش اختلاف‌برانگیز بود، امکان دخالت وکیل تسخیری در مراحل بالاتر است. این سؤال در باب وکالت معاضدتی نیز ممکن است طرح شود، اما اینجا وضعیت روشن‌تر است؛ چراکه رابطه وکیل معاضدتی و موکل تابع قرارداد وکالت و اختیارات مندرج در آن است، اما در مورد حدود اختیارات وکیل تسخیری، چنین قراردادی نیست. به این سؤال، نه در قانون محاکمات جزایی ۱۳۹۱ و نه در لایحه اصلاح قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۳۷ (قوانین معتبر در هنگام صدور رأی شماره ۳۲۲۲) نیامده و در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۶۱ (قانون معتبر در زمان صدور رأی حاضر) اشاره‌ای نشده است. این موضوع، حتی در قوانین دادرسی کیفری بعدی (۱۳۷۸ و ۱۳۹۲) نیز مغفول ماند.

→ آمده است: ر.ک: آشوری، محمد، *آیین دادرسی کیفری*، با آخرین اصلاحات تا سال ۱۳۹۵، تهران: سمت، ۱۳۹۵، ویراست پنجم، ص ۲۶۷؛ خالقی، علی، *نکته‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری*، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های شهردانش، چاپ چهارم، ۱۳۹۴، صص ۲۴۶ تا ۳۴۹؛ ناجی زواره، مرتضی، *آشنایی با آیین دادرسی کیفری*، جلد ۲، تهران: انتشارات خرسندی، ۱۳۹۴، صص ۱۰۰ تا ۱۰۱؛ طهماسبی، جواد، *آیین دادرسی کیفری*، جلد ۲، تهران: میزان، چاپ دوم، ۱۳۹۵، صص ۸۹ تا ۹۴.

عبارت کلی ماده ۴۳۳ قانون کنونی و همچنین تبصره ۲ ماده ۳۴۸ آن نیز حکمی درباره این موضوع ندارد.

با وجود این، به نظر می‌رسد استدلالی که در ورای این رأی قرار دارد، صحیح است؛ چراکه در این حالت، حق شکایت از رأی وجود دارد و این اقدام هرچند که دشوار باشد و گاه به جهت تمایل متهم به امکانات تخفیفی شکایت نمودن از رأی، در تنافی با خواست وی، به‌ویژه در جرائم مواد مخدر باشد (مانند قانون الحاق یک ماده به قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب سال ۱۳۹۶ ناظر بر ماده ۴۴۲ ق.ا.د.ک و رأی وحدت رویه شماره ۷۵۶ مورخ ۱۳۹۵/۱۰/۱۴ هیئت عمومی دیوان عالی کشور)، بخشی از وظیفه وکیل تسخیری در دفاع از موکل است. علاوه بر این، با توجه به ابلاغ رأی صادره و محدودیت زمان اعتراض، قوانین باید به نحوی تفسیر و اجرا شوند که به نفع متهم باشند. بخشی از این تحلیل‌ها ریشه در ماهیت‌شناسی کار وکالت دادگستری دارد که درباره آن خواهیم نوشت.

۴. «ماهیت کار وکالت دادگستری» و «الزامی بودن یا نبودن آن»

در این باره نیز دو رأی از هیئت عمومی دیوان عالی کشور صادر شده است.

۴.۱. رأی وحدت رویه شماره ۶۰۷ مورخ ۱۳۷۵/۶/۲۰ درباره ماهیت کار وکالت

دادگستری

آیا وکیل دادگستری برای دفاع از موکل آن هم به هر قیمتی و با هر وسیله و ابزاری خود را به دادگستری می‌رساند و وظیفه‌ای جز نیابت از موکل ندارد؟ واقعیت چیز دیگری است؛ اینکه امروز شغل وکالت دادگستری و وظایف وکیل ریشه در ماهیت این حرفه دارد، کمتر گمان‌پذیر شده است. ماهیت کار وکالت دادگستری را باید در تضمین دفاع، مشارکت در دادرسی عادلانه، دسترسی به عدالت، برابری در مقابل قانون، معاضدت حقوقی و احترام به حقوق بشر و شهروند جست. این ماهیت‌شناسی آثار و پیامدهای روشنی در برخی امور جاری و حتی برخی عقود و قراردادهای وکلای دادگستری دارد که موضوع رأی وحدت رویه حاضر یکی از آنها است. بر این بنیاد، زمانی، درخصوص «تخلیه محل استیجاری دفتر وکالت» و به عبارت بهتر پیرامون مسئله «ماهیت حرفه وکالت»، آرای مغایری صادر گردید.

دادگاهی در شیراز معتقد بود که «وکالت، شغل و پیشه است و مشمول قانون روابط موجر و مستأجر سال ۱۳۵۶ و مصوبه مجمع تشخیص مصلحت سال ۱۳۶۹ در خصوص حق کسب و پیشه و تجارت می‌گردد».

اما دادگاهی دیگر در اهواز و همچنین دادگاهی در بندرعباس، بر این رأی بوده‌اند که: «اگرچه وکالت فی‌ذاته نوعی شغل تلقی می‌شود و جنبه انتفاعی دارد ولی با تدقیق در مقررات تجاری، در زمره مشاغل تجاری نیست و اعتبار آن نه به محل بلکه به اعتبار و شایستگی وکیل بستگی دارد و باتوجه به بند ۲۴ تبصره الحاقی ماده ۵۵ قانون شهرداری که وکالت را غیرتجاری معرفی کرده است، مشمول قانون ۱۳۶۵ نبوده و حق کسب و پیشه و تجارت بدان تعلق نمی‌گیرد، بلکه در حکم محل سکنی و مشمول قانون روابط موجر و مستأجر ۱۳۶۲ است».

هیئت عمومی دیوان عالی کشور چنین رأی می‌دهد:

«نظر به اینکه شغل وکالت دادگستری تابع قانون خاص بوده و طبق آیین‌نامه و مقررات مربوط به خود دفتر آن محلی است برای پذیرایی موکلین و تنظیم امور وکالتی که درواقع به اعتبار شخص وکیل اداره می‌شود نه به اعتبار محل کار و نیز در زمره هیچ‌یک از مشاغل احصاشده در ماده ۲ قانون تجارت نبوده و به لحاظ داشتن مقررات خاص به موجب تبصره یک ماده ۲ قانون نظام صنفی مصوب ۱۳۵۹/۴/۱۳ شورای انقلاب اسلامی از شمول مقررات نظام صنفی مستثنی می‌باشد، لذا به اقتضای مراتب فوق دفتر وکالت دادگستری را نمی‌توان از مصادیق محل کسب و پیشه و تجارت و مشمول قانون روابط موجر و مستأجر مصوب سال ۱۳۵۶ دانست، بلکه مشمول عمومات قانون مدنی و قانون روابط موجر و مستأجر مصوب سال ۱۳۶۲ می‌باشد. علی‌هذا به نظر اکثریت اعضای هیئت عمومی دیوان عالی آرای صادره از دادگاه‌های حقوقی اهواز و بندرعباس که بر تخلیه محل مورد اجاره (دفتر وکالت) اصدار یافته صحیح و منطبق با موازین قانونی تشخیص می‌شود».

این رأی را باید یکی از استوانه‌های حقوق ایران درباره ماهیت‌شناسی یا «چیستی» مشاغل حقوقی و به‌ویژه وکالت دادگستری دانست. باری، اگر چه وکیل دادگستری از حق کسب و پیشه و تجارت محروم شده، از یک نگاه بنیادین، ارزش و اعتباری بیش از پیش دریافت کرده است؛ چراکه تجارت و کسب و کار تلقی‌نشده وکالت، رکن ارزشمندی در این شغل محسوب می‌شود و

چنین شخصی که با عشق و علاقه به دنبال دفاع از موکل می‌رود، نمی‌تواند همچون کسبه و پیشه‌وران و تجار به کار خود بنگرد و نگاه تطبیقی نیز چنین است.^۱ از سوی دیگر، اثر این رویکرد در کار دادگستری و امور مرتبط با آن و نگاه اجتماعی و روانشناسی به این حرفه نیز مؤثر است. از نظر رضایت شغلی، این نگرش وکیل را به عدالت و قانون متعهد می‌کند و منزلت اجتماعی خاصی به او می‌دهد. وانگهی، چنین نگرشی موجب می‌شود تا وکیل دادگستری در میان دیگر مشاغل حقوقی دارای شئون معنوی ویژه باشد. او به دنبال عدالت است و حق‌الوکاله، مزد وی نیست بلکه پاداش خدمات اوست. وانگهی، اهمیت و نقش وکلا تنها نیابت از موکل نیست و به باور نگارندگان، فروکاستن نقش وکیل به حد نمایندگی از موکل و شغل و کسب انگاری آن و ورود و نظارت بر رابطه وکیل و موکل از نگاه مالی، به سود سامانه دادگستری نیست و هیچ نظام حقوقی‌ای نمی‌تواند چشم خود را به آن ببندد؛ وکالت دادگستری را نباید و نشاید تنها از منظر قرارداد وکالت دید. این یک‌سویه‌نگری آسیب‌زننده است و موجب غفلت از ابعاد مختلف آن در رابطه با حقوق خصوصی، حقوق عمومی، حقوق اساسی و بنیادین، حقوق بین‌المللی و حقوق بشر می‌شود؛ امری که زیان جدی آن فراروی ترویج و احیای حق دفاع در دادگستری است.

اگر این گره گشوده شود و ماهیت وکالت دادگستری به درستی تبیین شود و نیز اگر به مفهوم رأی وحدت رویه شماره ۶۰۷ توجه شود، هرآینه موضوعات پیرامونی مانند نقش وکیل دادگستری و حضور وی در دعاوی و شکایات و ارزش اقتصادی و مالی شغل وکالت در میان دیگر حرفه‌ها و سرانجام نقش‌های متقابل دولت‌ها و کانون‌های وکلای دادگستری در فراهم آوردن وکلای دادگستری قابل در فرایندهای قضایی برای مردم بیشتر روشن می‌شود.^۲ وکیل دادگستری که او را یک بال فرشته عدالت می‌دانند، جز با نگاه قانون‌گرایی و عدالت‌جویی، قادر به انجام وظیفه شغلی خود نیست و نگرش‌های اقتصادی و مالی به شغل او، موجب افول

۱. برای مطالعه تطبیقی در این باره ر.ک: کلارک، دیوید اس، *آیین دادرسی مدنی*، مجلد سوم، ترجمه هادی ملک تبار فیروزجایی، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۴۰۰، صص ۷۲ تا ۸۴.

۲. به باور نگارندگان، با وجود تصویب ماده ۵ قانون تسهیل صدور مجوزهای کسب و کار مصوب ۱۴۰۰/۱۲/۲۴ درباره شیوه برگزاری آزمون وکالت دادگستری، همچنان ماهیت عدالت بنیان کار وکالت دادگستری بر این شغل حکم‌فرما است و مواد و مقررات این قانون، باید بر بنیاد این ماهیت تفسیر و تعبیر شود.

ارزش‌های والای شغلی وی می‌شود و امید و انگیزه نیل به قانون و عدالت را برای مراجعه‌کنندگان وی و نیز برای میزبانان وی دادگستری از بین می‌برد. ماهیت شغل وکالت دادگستری و برخی مشاغل و به‌ویژه قضاوت یکی است و آن عدالت می‌باشد. این اندیشه که مینا عدالت است، می‌تواند در بسیاری چالش‌ها راهگشا باشد؛ مانند آنچه که در رأی بعدی خواهیم دید.

۴.۲. رأی وحدت رویه شماره ۷۱۴- مورخ ۱۳۸۸/۱۲/۱۱ درباره الزامی بودن یا نبودن وکالت دادگستری در امور مدنی

آیا وکالت دادگستری باید در دعاوی حقوقی الزامی باشد؟ موضوع «الزامی یا اختیاری بودن دخالت وکیل در اقامه دعوا و یا شکایت» از مسائلی بوده که آرزوی دیرینه نظام‌های حقوقی است؛ چراکه از یک سوی نشان‌دهنده تخصص‌گرایی هر نظام حقوقی است و از سوی دیگر به نوعی، نماد و نشانه رسیدن آن نظام و جامعه به نوعی رفاه اجتماعی می‌باشد. پس گرچه از زمان تصویب ق.آ.د.م. سال ۱۳۱۸ این اندیشه مطرح بود، از دهه ۵۰ و به ویژه با قانون پاره‌ای از قوانین دادگستری سال ۱۳۵۶ به صورت جدی مطرح شد. از اجرای مواد ۳۱ و ۳۲ این قانون نیز به هر دلیل و علت تا سال ۱۳۸۴ که آیین‌نامه رئیس وقت قوه قضائیه تصویب می‌شود، کوتاهی شده بود. هنگامی هم که این الزام با آیین‌نامه بالا مقرر گردید در اجرا و اثر و ضمانت‌اجرای این الزام اختلاف پدید آمد. بر همین اساس، شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، استدلال شعبه ۱۴ دادگاه کرج مبنی بر صدور قرار عدم استماع دعوا به جهت عدم اقامه دعوا از سوی وکیل دادگستری را نپذیرفت. اما شعبه ۱۳ همان دادگاه، با صدور چنین قراری موافقت کرده است.

موضوع در هیئت عمومی دیوان عالی کشور مطرح شد:

طبق اصل سی و چهارم قانون اساسی: «دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هرکس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید... و هیچ‌کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد». انتخاب وکیل هم بنا به حکم مقرر در اصل سی و پنجم قانون اساسی از حقوق اصحاب دعواست و قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی نیز با تأکید بر حق متداعیین در انتخاب وکیل، در ماده

۲ مقرر داشته است: «هیچ دادگاهی نمی‌تواند به دعوایی رسیدگی کند، مگر اینکه شخص یا اشخاص ذی‌نفع یا وکیل یا قائم‌مقام یا نماینده قانونی آنان رسیدگی به دعوا را برابر قانون درخواست نموده باشند.» و در ماده ۳۹ تصریح کرده است: «در صورتی که وکیل استعفای خود را به دادگاه اطلاع دهد، دادگاه به موکل اخطار می‌کند که شخصاً یا توسط وکیل جدید، دادرسی را تعقیب نماید...». همچنین قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶ در فصل هشتم در قسمت اخیر ماده ۳۴ یادآور شده است که اجرای مقررات این فصل نباید حق تظلم و مراجعه مستقیم و بدون مانع اشخاص به دادگاه‌ها و دیوان عالی کشور را از آنان سلب نماید، بنابراین به نظر اکثریت قریب به اتفاق اعضای هیئت عمومی دیوان عالی کشور برای اقامه دعوی حقوقی، شکایت از آرا و دفاع از آنها دخالت وکیل قانوناً الزامی نیست و دادنامه شماره ۱۳۲۰-۱۳۸۵/۸/۲۷ شعبه پانزدهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران که با این نظر مطابقت دارد، نتیجتاً صحیح و منطبق با موازین قانونی تشخیص می‌گردد.»

انتقادهای گسترده‌ای به این رأی شد.^۱ وانگهی، چنین رأیی موجب برهم‌خوردن تعادل میان اصحاب دعوا و نیز برابری طرفین در مقابل قانون، و قاضی به عنوان مجری این قانون، در تضمین برابری می‌شود. اینکه وکیل گرفتن حق و اختیار است، با نگرش حمایتی شهروندان سازگار نیست. از سوی دیگر، با نگرش مراجعه بهینه به دادگستری هم سازگار نیست؛ چراکه برای وکیل دادگستری انجام ناقص اعمال و اقدامات آیین دادرسی چیزی جز افزایش هزینه و افزایش هدررفت وقت نیست.

پس اگر سیاست قضایی این باشد که دادخواست‌ها و دادخواهی‌ها و دفاعیات کامل، با علل و جهات مشخص و روشن به دادگستری برود، نه تنها چنین الزامی باید برای خواهان که برای خوانده نیز وجود داشته باشد. واقعیت این است که دادرسی عرصه آزمون و خطا نیست؛ مجال دقت و سنجش است. کسانی که به دادگستری و کارهای حقوقی و قضایی نگاه عامیانه دارند، از آن و از این انتظاراتی این‌چنین نیز خواند داشت. اما کسانی که قضاوت را کاری تخصصی می‌دانند، اموری همچون وکالت دادگستری را در این عرصه خطیر، چنان می‌دانند.

۱. نک: محسنی، حسن، اداره جریان دادرسی مدنی، بر پایه همکاری و در چارچوب اصول دادرسی، پیشین، صص ۲۴۷-۲۵۲؛ سپس در: کریمی، عباس و حسن محسنی، اصل آزادی دفاع در دادرسی مدنی، پژوهش‌نامه حقوق کیفری، دوره ۲، بهار ۱۳۹۰، شماره ۱، صص ۹۷ به بعد.

این رأی وحدت رویه صرف‌نظر از اشکالات حقوقی که بدان وارد است، موجب گردیده تا همچنان نظام حقوقی ما از تجربه خدمات حقوقی الزامی بی‌بهره باشد و تبعاً نگرشی دربارهٔ دادگستری گسترش و ترویج یابد که دادگاه را جایی غیرتخصصی می‌داند. از سوی دیگر، این رأی زمینهٔ گسترش خدمات معاضدت حقوقی و بیمه‌های مسئولیت و صندوق‌های حمایتی در این حوزه را از بین برد. آنگاه که شخصی بی‌دانش تخصصی در حوزهٔ آیین دادرسی، اقدام به دادخواهی می‌کند، زیر بار مسئولیت‌های ناشی از اجرای صحیح قانون نمی‌رود و می‌کوشد قانون را آن‌چنان که خود در می‌یابد، اجرا کند؛ در حالی که حضور وکیل تمامی مسئولیت اجرای صحیح قانون را بر دوش وی قرار می‌دهد و اندیشهٔ همکاری در اجرای قوانین و مقررات را آسان‌تر می‌کند.

نتیجه‌گیری

ارزیابی نهایی، بیانگر آن است که جز رأی شماره ۳۹۷۶ که حکم آن موضوعاً منتفی گردیده است، اگر نگوییم همین رأی نیز در تبیین مفهوم دخالت وکیل ارزش توجه دارد، دیگر رأی‌ها همچنان، چه از نگاه حکم و چه از منظر تفسیر احکام قانونی، معتبر باشند. دیوان عالی کشور در رأی‌های مربوط به وکالت تسخیری و حدود اختیارات این وکلا، به‌واقع، به اهمیت حق دفاع توجه داشته است که بسی ارزشمند می‌باشد. همچنین هیئت عمومی دیوان عالی کشور در مجموع، نگاهی مقطعی به دخالت وکیل تسخیری ندارد و این از رأی‌های شماره ۱۵ و ۵۹۸ برداشت می‌شود.

از نگاه تضمین حقوق مالی اشخاصی که در حکم وکلای دادگستری هستند، رأی شماره ۷۷۱ یک نمونه عالی از آرای وحدت رویه است که با توجه و تفسیر قوانین در طول تاریخ قانون‌گذاری در کشور ما، این حقوق را تأمین نموده است. این نگاه هم از نظر اعتبار قوانین بوده و هم از نگاه حمایت از اشخاصی که زحمت دفاع از دولت را بر عهده دارند، ستودنی است. دیوان عالی کشور هم در رأی ۱۸۵۵ و هم در رأی ۷۸۰ از دیدگاهی تبعیت کرده و آن را ترویج داده است که مسائل مربوط به پیوست‌نمودن وکالت‌نامه و حتی ابطال و الصاق تمبر مالیاتی را به سمت وکیل در بادی امر مرتبط نمی‌داند. به‌ویژه در مورد این رأی‌ها از ضمانت‌اجراهایی که نهایتاً منجر به رفع نقص از دادخواست یا اقدام می‌شوند، حمایت کرده است که به یک بیان موجب اعمال بهتر و درست‌تر حق دادخواهی موکلان و انجام بهتر وظایف وکلای دادگستری می‌شود. اینکه دیوان عالی کشور با این نگاه به مسئله دادخواست و وکالت‌نامه و امور مالیاتی نگریسته، به طور ضمنی تضمینی بر حضور وکیل در جریان دادرسی‌ها است.

از نگاه ماهیت‌شناسی کار وکالت دادگستری نیز، رأی شماره ۶۰۷ هیئت عمومی دیوان عالی کشور یک رأی تاریخ‌ساز است. این رأی به ما نشان می‌دهد که با وجود برخی استنباط‌های ناصواب که گاه تا امروز نیز ادامه دارد، دیوان عالی کشور ما مراقب ماهیت شغل وکالت دادگستری و هویت وکیل دادگستری به عنوان بال دیگر فرشته عدالت است و آن را به دور از مقاصد تجاری می‌شناساند که همسو با تحولات جهانی است. این رأی نقطه عطفی در تاریخ حقوق وکالت در کشور ما به شما می‌آید و جا دارد قانون‌گذاران مرزهای این رأی را در قوانین رعایت کنند.

با این وصف، انتقادبرانگیزترین رأی هیئت عمومی دیوان عالی کشور رأی شماره ۷۱۴ است که در ظاهر پیرامون ضمانت اجرای معرفی نمودن وکیل دادگستری صادر شده، ولی در واقع درباره الزامی نبودن معرفی وکیل است. این رأی اگرچه ممکن است در زمان خود رأیی از نگاه تفسیری درست باشد، به خوبی نشان می‌دهد که بی‌توجهی به مقوله تخصصی ادعا و دفاع، چه آثار سهمگینی بر ماهیت کار قضایی خواهد داشت. این رأی صادر شده و اینک وکالت الزامی نیست، ولی از تجربه حاصل از این رأی می‌توان برای ترمیم ساختار نهاد قضایی کشور بهره برد و از این جهت رأی را می‌شود در هنگام تقنین در نظر گرفت.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

کتاب

۱. آشوری، محمد، *آیین دادرسی کیفری*، با آخرین اصلاحات تا سال ۱۳۹۵، تهران: سمت، ویراست پنجم، ۱۳۹۵.
۲. جعفری تبار، حسن، *دیو در شیشه*، در فلسفه رویه قضایی، تهران: حقگزاران، ۱۳۹۵.
۳. خالقی، علی، *نکته‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های شهردانش، چاپ چهارم، ۱۳۹۴.
۴. رحمدل، منصور، *آیین دادرسی کیفری*، جلد ۲، تهران: دادگستر، ۱۳۹۳.
۵. طهماسبی، جواد، *آیین دادرسی کیفری*، جلد ۲، تهران: میزان، چاپ دوم، ۱۳۹۵.
۶. غمامی، مجید و حسن محسنی، *آیین دادرسی مدنی فراملی*، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ پنجم، ۱۳۹۶.
۷. کاتوزیان، ناصر، *مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران*، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ صدم، ۱۳۹۴.
۸. کلارک، دیوید اس، *آیین دادرسی مدنی*، مجلد سوم، ترجمه هادی ملک تبار فیروزجایی، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۴۰۰.
۹. محسنی، حسن، *اداره جریان دادرسی مدنی، بر پایه همکاری و در چارچوب اصول دادرسی*، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ پنجم، ۱۳۹۹.
۱۰. محسنی، حسن، *وکالت و کانون وکلای دادگستری در نظام‌های حقوقی*، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، ۱۳۹۳.
۱۱. -----، *نقش وکیل دادگستری در حقوق امروز*، در: با قافله عدالت، مجموعه مقالات هدایی به استاد ناصر کاتوزیان، تبریز: انتشارات ستوده، ۱۳۹۳.
۱۲. ناجی زواره، مرتضی، *آشنایی با آیین دادرسی کیفری*، جلد ۲، تهران: انتشارات خرسندی، ۱۳۹۴.

مقاله

۱۳. کریمی، عباس و حسن محسنی، اصل آزادی دفاع در دادرسی مدنی، پژوهش نامه حقوق کیفری، دوره ۲، بهار ۱۳۹۰، شماره ۱، صص ۹۳-۱۰۹.
۱۴. محسنی، حسن و مهدی صاحبی، استقلال حقوق دادرسی از حقوق مالیاتی (بررسی ضمانت اجرای نقض تکلیف مالیاتی وکیل دادگستری)، تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، دوره ۲۱، بهار ۱۳۹۷، شماره ۸۱، صص ۲۳۷-۲۶۴.
۱۵. -----، تحلیل نظرات مشورتی پیرامون نقص تکلیف علی‌الحساب مالیاتی وکلا، مجله کانون کلای دادگستری مرکز، ۱۳۹۴، شماره ۲۲۷-۲۲۶، صص ۲۳-۳۷.
۱۶. محسنی، حسن، اصل دسترسی به عدالت و دادخواهی دولت، مطالعات حقوق خصوصی، دوره ۴۷، پاییز ۱۳۹۶، صص ۵۳۱-۵۵۰.

(ب) منابع انگلیسی

Book

13. Peter, E. & Delmar Karlen, *Attack on Judicial Decisions*, International Encyclopedia of Comparative Law, Chapter 8, Boston, Mohr Siebeck, 1980.